



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۰۱/۲۹



سیدهاشم سدید

برخی ابهامات را باید با استفاده از عقل و منطق حل کرد!

بخش دوم

۳- به من می گوئید که اصلاح پذیر نیستیم! آیا به گریبان خود گاهی نظر افکنده اید؟ من قبل از این که شما مقاله "فرق بین اسم و گشوند و..." را بنویسید، ماه ها قبل از آن، دقیق تر بنویسم: به تاریخ ۳۱/۱۲/۱۹۱۵، بیشتر از یک سال قبل، و بعد از آن چند بار دیگر به تلمیح و تلویح یادآور شده بودم که می خواهم دنبال مشاجره با شما را یله می کنم. مشاجرات ما به مراحل بسیار ناگواری رسیده بود - بدون نتیجه. باید و بالاخره آن مناظره ها و مشاجره هائی که نتیجه از آن ها متصور نبود، قطع می شد. چرا شما باوجود چنین سابقه تلخی میان من و خود، با آن که من بار بار پایان بحث با شما را اعلام نموده بودم، دنبال بحث و مناظره با مرا رها نمی کنید؟ خصلت کدام یک از ما نامیومون است؛ از من که خواستم و می خواهم با شما بحثی نداشته باشم، یا از شما که هر بار دنبال من و نوشته های مرا گرفته و حق و ناحق چیزی نوشته می کنید؟ کدام یک خصلت نامیومون دارد؛ آقای هاشمیان؟؟ من اصلاً نمی خواهم با شما حرف و بحثی داشته باشم؛ زیرا نه شما اهل بحث کردن هستید و نه من شما را در آن حدی از دانائی و فهم می بینم که با شما بحث کنم - گذشته این که اصلاً نقد پذیر نیستید. لطفاً بیشتر از این مرا به تو گفتمی و من گفتمی بدون نتیجه مجبور نسازید!

امروز نوشته جناب کلیوال صاحب را در دریچه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین خواندم، انسان خوش قلب و خیراندیشی هستند، ولی، از گذشته ها اگر صرف نظر کنیم که یافتن شروع بحث های ما دو نفر کار مشکلی ست، از ایشان خواهش دارم که از دو سه ماه به این طرف به نوشته های من و آقای هاشمیان نظری بیفکنند و ببینند که آیا من گاهی کوشش کرده ام که در بحث های شان مداخله کنم؟ نه! این آقای هاشمیان هستند که به دل خود بس نمی آیند و بالاخره با نوشتن مقاله "فرق بین اسم و پسوند..."، با این که من مطالب ضروری یاد شده ایشان را در نوشته ام بیان داشته بودم، به پای می پیچیده اند!

۴- اندرز دادن در قاموس من کار بدی نیست. آدم خیراندیش همیشه می کوشد که شری را بخواباند، خلاف انسان های بد اندیشی که مانند حیوانات آبیی که عادت به زیستن در آب های گندیده دارند، می خواهند در هوای آلوده مشاجره ها و بحث و جدل زندگی کنند! در اینجا یک حکایت به خاطر آمد که شاید بهتر باشد برای باز کردن چشم و گوش شما آن را نقل کنم:

خانمی سه ماه قبل دچار حمله قلبی شدیدی شد. داکتران نجاتش دادند. همه دوستان و اقارب و خویشاوندان ازش خواهش کردند که بعد از آن حمله قلبی سگرت را ترک کند، ولی او به هیچ صورت حاضر نبود حرفی کسی را بشنود، تا این که دخترک پنج ساله ای به او گفت: "بی بی جان، من می خواهم تو زنده بمانی. من نمی خواهم تو بمیری. سگرت ترا می کشد؛ آن را ترک کن و...! خانم مذکور، بعد از شنیدن این سخنان معصومانه آن کودک سگرت را ترک کرد و تا حال، تقریباً سه ماه، دیگر سگرت را به لب نزده است!

اندرز دادن، یا حرفی خوب و سودمندی به کسی گفتن به بزرگی و کوچکی دو طرف از نظر سن تعلق ندارد. بعضی اوقات از انسان های کوچک و ظاهراً کم دان حرف های شنیده می شود، که از آدم های بزرگ و ظاهراً بسیار دان شنیده نمی شود!!

چه روزهایی بود آن دورانی که پیران نیک بخت و خوش قلب و با طبیعت و اخلاق و عادت پسندیده ما هم اندرز می دادند و هم دیگران را به اندرز دادن تشویق می کردند! دنیا چیه شده است. با این، شکایت داریم که چرا دنیا و مردم چنین خراب شده است!!!

۵- من در مورد مقبولیت کلمه دانشگاه، اگر صحبت نموده باشم، برای زبان دری صحبت کرده ام. این ترکیب، چون ترکیبی ست دری برای زبان دری هم مناسب است هم مقبول و هم تکمیل کننده! اما در کل، با این هم، چند بار با تأکید ابراز نموده ام که چون کلمه پوهنتون در کشور ما جا افتاده است، از جانبی برخی از انسان های بدبخت از هر فرصت و هر بهانه ای استفاده می کنند تا با دامن زدن هر کشیدگی وضع بحرانی کشور را بحرانی تر بسازند، نمی خواهم پوهنتون به دانشگاه یا کلمه دیگر تعویض شود.

بحث من بیشتر بر سر حقیقت و درستی ترکیب دانشگاه از نظر دستور زبان دری است؛ نه چیزی دیگر، ولی شما که تصمیم دارید حرف دیگران را بنابر دلایل خاصی نشنوید، آن را تحریف می کنید و می خواهید از یک طرف فضل فروشی کنید و از طرف دیگر یک عده را به ناحق علیه من بشورانید. این عادت هم عادت بدی ست. اگر این عادت را ترک کنید، خیلی از مشکلات شما و دیگران، از آن جمله مشکلات من و شما رفع خواهد شد.

۶- من باز هم می گویم که اعضای پشتو تولنه وقت و حامیان پر قدرت شان در این زمینه مرتکب اشتباه بزرگی شدند و با این اشتباه شان آزردهایی را در میان مردم ایجاد کردند که اینک به خصومت و دشمنی میان بخش هایی از مردم ما و سواستفاده بیگانگان از این آزردهایی تبدیل شده است؛ آزردهایی که متأسفانه روز به روز دامنه آن وسیع تر شده می رود، کشور ما را بیشتر از پیش ناآرام می سازد و مردم ما را کماکان از هم دور و دور تر می کند.

۷- نوشته می کنند: "بدون ذکر نام مقاله ای نوشتم..." این سخن مرا به یاد نوشته ای که ماه ها قبل در دریچه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین نشر شده بود انداخت که اگر چه نظر دهنده نامی از من نبرده بودند، ولی با توضیح عبارات و جملاتی از یک نوشته من، مشخصاً نظریات مرا نقد کرده بودند. به این فکر که اگر نامی از من نبرند، من متوجه نمی شوم که طی آن نوشته از من انتقاد به عمل آمده است.

شما هم مطالب یک نوشته مشخص مرا نقد می کنید، و باز می نویسید من که از نویسنده نامی نبرده ام، چرا به جواب من نوشته می کنید و مرا مورد سؤال قرار میدهند؟! فکر نمی کنید که این گونه اندیشیدن، استدلال و انتظار شما بسیار بچگانه است؟

۷- شما بی جهت موضوع کاملاً روشنی را اینقدر بزرگ می کنید! فرقی که میان پوهنتون و دانشگاه وجود دارد تنها این است که یکی "پشتو" است و دیگری "دری/فارسی"، از نظر لفظ که صورت یک شیء است؛ فرقی که مربوط به لفظ است؛ نه فرق معنایی! در عمل هر دو برای رسیدن به یک هدف، در شاخه های متعدد و مشخص، پوهنچی و دانشکده، که تنها نام های شان فرق دارند، تأسیس و تشکیل می شوند و در هر دو اسناد و مدارک همسان و همشان، بعد از ختم تحصیل به محصلین تفویض می گردد. انجینر سرک سازی که از پوهنتون آلاسکا یا مسکو فارغ می شود، قاعدتاً همان دروسی را می خواند و می آموزد که یک انجینر سرک سازی در پوهنتون کابل می خواند. شاید فرقی در نوع کار، چیرگی و احاطه استادان بر دروس و امکانات مالی و وسائل تدریس و صنف و میر و چوکی و یک تعداد چیز های دیگر این یا آن پوهنتون وجود داشته باشد، اما اگر فکر کنیم که از نظر اعتبار تحصیلی و فنون و دانش و مهارت های لازم برای کسب این مسلک میان این سه پوهنتون یا سائر پوهنتون ها در جهان فرقی وجود دارد، این فکر کاملاً باطل است. ما داکتران طب - به طور مثال - در همین آلمان داریم، شما در امریکا، که دکترای شان را از پوهنتون کابل گرفته اند، اما در اینجا، چون اسناد تحصیلی شان از سوی مراجع مسؤول آلمان به رسمیت شناخته شده است، مصروف کار و طبابت هستند. اگر تفاوتی بین دروس پوهنتون کابل و دروس یونیورسیت آلمان برای کسب دانش لازم وجود می داشت، غیر از تفاوت در نام، اسناد تحصیلی این داکتران هرگز در آلمان - یا در امریکای شما - به رسمیت شناخته نمی شد و به آن ها اجازه کار نمی دادند.

۸- من به تبحر و دانش کسانی مانند دکتر معین، انوری، عمید و دهخدا اعتقاد دارم، ولی منکر این حقیقت نیستم که آن‌ها نیز، مانند هر انسانی نمی‌توانند کامل باشند و هیچ اشتباهی نکنند. من در جایی در یکی از همین مقاله‌های جدیدم در دو مورد مشخص به نظریات این دو شخصیت فرهنگی ایران نیز انگشت انتقاد گذاشته‌ام. این طور نیست که من خلاف حکم اخلاق در بست، مانند دیگران تنها بدی‌ها یا خوبی‌ها را ببینم و تعریف کنم. به این امر نیز که ایرانیان در زمینه‌های مختلف فرهنگی زیادتیر از ما افغان‌ها کار نموده‌اند، چون واقعیت محص است، باور دارم. این اعتقاد و ایمان از شرافت، خصلت واقع‌بینانه و صفت حق و حقیقت‌پذیری من سر چشمه می‌گیرد؛ منی که می‌خواهم از تعصب و جهل خود را دور نگه دارم و ندای وجدان خویش را نشنیده نگذارم و نگذرم. یکی از خوبی‌های دیگر من این است که من هیچ وقت مسأله سیاست را با فرهنگ یکی نمی‌سازم! سیاستمداران ایران در بسا موارد به ما جفاء کرده و جفاء می‌کنند، ولی انصاف نیست که ما درد یکی را از دیگری بکشیم!!

گذشته از این، اگر من بیشتر از پنج دهه از تألیفات دکتر معین یا دهخدا و کسانی دیگر، مانند این‌ها استفاده نموده فیض برده‌ام یا هنوز هم استفاده می‌کنم و فیض میبرم، من افغان، شما، آقای هاشمیان به عنوان یک استاد زبان و ادبیات و زبان‌شناس، پیش از این که مرا ملامت کنید، باید خود و امثال خود را ملامت کنید و از شرم آب شوید و بیشتر از این روی تان را به روی مردمی با فرهنگ و کتاب‌خوان و تشنه علم و دانش نزنید؛ زیرا اگر شما و امثال شما، در کشور تان و در برابر مردم احساس مسؤلیت می‌کردید و چند اثری - حال بارزش یا بی ارزش - تألیف می‌نمودید یا می‌نوشتید یا ترجمه می‌کردید، من و امثال من، که تشنه‌ای دانستن بودیم هیچ وقت به آثار تدوین و تألیف یا ترجمه شده توسط ایرانیان یا سائر بیگانگان مراجعه نمی‌کردیم. منی خواهم از سال‌های چهل تا هشتاد میلادی حرف بزنم، در همین سال ۲۰۱۷ شما یک لغتنامه جامع دری یا پشتو به من نشان بدهید که توسط یکی از استادانی از دماغ فیل افتاده‌ای مانند شما تهیه شده باشد!

غیر از کتاب‌های درسی طلاب معارف و منسوبین اردو، از طلاب و محصل گرفته تا صاحب منصبان اردو، یک یا دو صد عنوان کتابی را به من نشان بدهید که در افغانستان و توسط استادانی مانند شما نوشته و تألیف و ترجمه شده باشد. چه می‌کردیم، اگر از همان کتاب‌های ایرانی تغذیه نمی‌کردیم؟! یا چه کنیم، اگر فعلاً استفاده نکنیم؟ گفتن گپ مفت بسیار آسان است؛ آقای هاشمیان.

دوستی از شما قصه کرد که می‌خواستید کتابی را برایش تحفه بدهید. می‌گوید وقتی کتاب را گرفتم، برای آشنائی اجمالی به ورق زدن آن پرداختم. در جایی از کتاب چشمم به کلمات "جسد انسان" افتاد. وقتی بیشتر رفتم، دیدم سخن از انسان زنده‌ای در میان است. اگر مرده می‌بود، حرفی نبود؛ زیرا لفظ جسد قاعداً برای انسان مرده به کار می‌رود - گاهی هم برای حیوان مرده، مانند لاش یا لاشه - ولی آقای هاشمیان در آن جا از بدن یا اندام انسان زنده‌ای حرف می‌زدند. خیلی تعجب کردم! با کنایه از آقای هاشمیان پرسیدم: داکتر صاحب، فکر می‌کنم مطالعات شما بیشتر به زبان انگلیسی است. جواب آقای هاشمیان با تبختر و تفرعن این بود: بلی، من همیشه کتاب هائی را مطالعه می‌کنم که به زبان انگلیسی نوشته شده باشند. دو موضوع این دوست را بسیار متعجب ساخته بود: یکی این که شما هیچ فکر نکردید که چرا او از شما پرسید که شما مطالعات تان را به زبان انگلیسی می‌کنید؟ چطور این مسأله به ذهن او خطور کرد؟ از کجا به این مطلب پی برد؟ آیا بدون دلیل و بدون مقدمه و دفعتاً کسی چنین سؤالی را از کسی می‌کند؟ و... دوم این که کلمه جسد را کدام خانه پر پولوی برای انسان زنده به کار می‌برد؟

به همین ارتباط چیزی که من می‌خواهم از شما بدانم این است که چرا شما کتاب‌ها را به زبان خود (زبان دری افغانی) مطالعه نمی‌کنید؟ جواب روشن است؛ چون در کشور ما و به زبان دری کتاب‌های وزین و عمیق و تحقیقی - تحلیلی - سیاسی - اجتماعی - فلسفی و... متأسفانه وجود ندارد. استادان و داکتران و زبان‌شناسان ما به همین خوش بودند، و هستند که ما استاد و داکتر و زبان‌شناس هستیم. به نام خوش بودند و هستند! تا امروز که کسانی مانند آقای زمانی و آقای کاظم و یک تعداد اشخاص دیگر

در عرصه تاریخ کشور این کمبود را احساس کردند و مسؤولانه قلم به دست گرفتند، با آنکه وظیفه شان از نظر مسلک تاریخ نویسی نیست!

از شما سؤال می کنم که شما به عنوان یک زبان شناس چند عنوان کتاب در این زمینه نوشته کرده اید؟ ناراحتی من از شما این است که به جای پاچه این و آن را گرفتن و روز تان را به نظر دادن پیرامون این یا آن نظر در دریچه نظریات پورتال افغان جرمن آنلاین، که گاه اصلاً ارزش نظر دادن را ندارند، و نوشتن مقالات بی محتوا منحصراً یک استاد و زبان شناس - آن گونه که خود ادعا می کنید - به تهیه یک یا دو اثر مورد نیاز و جاندار و معتبر در زمینه ای که بیشتر تخصص دارید، بپردازید! چرا این کار را نمی کنید - و تا حال نکرده اید - باوجود داشتن توان جسمی در نود و سه سالگی؟ چون توان آن را از نظر احاطه به مطلب ندارید! اگر دارید، بفرمائید؛ این گز و این هم میدان!!

به هر حال؛ استاد به نوشته ها یا کتاب های ایرانیان از روی دوستی و محبت با کس یا کسانی نیست؛ یا از روی مخالفت یا دشمنی نسبت با کس یا کسان دیگری. این که می گویند من اولین افغانی هستم که چنین چیزی را به زبان می آورم، اگر چه این سخن درست نیست، زیرا انسان های زیادی هستند که مسؤولانه و از روی شرافت و اقیعت ها را نادیده نمی گیرند، من به خود می بالم که رها از تعصب کور و شرم آور آن چه را که حق و حقیقت است، می گویم (همان طور که به کرات بدش را هم گفته ام - به نوشته های انتقادی من در مورد ایران و ایرانیان مراجعه شود، خویش را هم می گویم)، بدون این که مناسبات وطنی و خونی و قومی و... مرا از جاده شرافت و انصاف و انسانیت بیرون کند!!

علم و دانش و هنر به نظر من نه مرز دارد و نه سرحد می شناسد؛ آقای هاشمیان! به پیامبری که او را پیامبر و جد خود می نامی - بدون این که به گپ هایش عمل کنی - گوش بده که مردمان عرب را تشویق می کرد که علم بیاموزند، حتی اگر از چین باشد!!

شما معین و دهخدا و... را ولی نعمتان من می خوانید. من وطن فروش نیستم. و مانند وطن فروشان به نام وطن و مردم و دین هیچ وقت از این مرجع و کشور یا آن مرجع و کشور، بعضاً با بافتن دروغ های شاخ دار و فریب محصلین و استادان پوهنتون ها و دیگر علاقمندان به تاریخ و فرهنگ افغانان، پول دریافت نمی کنم و هزار ها دالر را با شاخی به دست باد غارتگر نمی سپارم و به این یا آن نام سرهیچ و پوچ هزار ها دالر باد آورده را شرط بندی نمی کنم! این همه پول های کلان از کجا می آیند???

به عقیده من شریف ترین عمل انسانی گفتن حق و حقیقت است؛ و پست ترین کار ها تاپه زدن به مردمان شریف و بی تقصیر و پاک از آلودگی ها!

خصلت "تاپه زدن" متأسفانه در میان برخی از افغان هائی که در بحث های استدلالی کم می آورند، همیشه وجود داشته و در آینده هم، تا زمانی که شخصیت این افغان ها از نظر اخلاقی تغییر مثبت نکند، وجود خواهد داشت.

این عمل مذموم یکی از موانع عمده بر سر راه رشد فرهنگی - فکری - اخلاقی و علمی، و اندیشه های سیاسی ماست، زیرا مانع تلاش های علمی - فرهنگی - فکری - اخلاقی و سیاسی ما می شوند و افکار ما را به مسائل غیر ضروری و مخرب منحرف می کنند؛ به جای تمرکز بر موضوعات سازنده و مثمر! و شما، آقای هاشمیان؛ متأسفانه یکی از همین شخصیت هائی هستید که تاپه در دست گاهی به این انسان شریف تاپه می زنید و گاهی به آن. چرا؟ چون مریض و از خود راضی هستید و غیر از خود تاب و توان دیدن دیگران را ندارید!

۹- جای بسیار تعجب است که آقای هاشمیان، مرحوم دهخدا و مرحوم معین را دانشمندان "قرن فرنی" می خوانند، ولی خود از مرحوم نگهت سعیدی مثال آورده او و کار های او را، هر چند تفاوتی زیادی میان دوران زندگی و فعالیت های فرهنگی مرحوم دهخدا و مرحوم نگهت موجود نیست، معتبر و معاصر می دانند.

شاید ایشان نمی دانند که بین طبع اول و کامل لغتنامه دهخدا و طبع کتاب "دستور معاصر زبان دری" نوشته مرحوم نسیم نگهت بیست چهار سال فرق است! لغتنامه دهخدا در سال ۱۳۲۴ - و طوری که آقای هاشمیان می نویسند، کتاب مرحوم نگهت در سال

۱۳۴۸ به طبع رسیده است. چگونه ممکن است که با تفاوت ۲۴ سال، یک چهارم یک قرن، یکی در قرن فرنی زندگی کند و گفته هایش مطرود و منسوخ شمرده شود و دیگری در زمانی که پسا مدرن خوانده می شود؟!

جواب این سؤال این است: دشمنی افراطی و توأم با عصبیت زبانی - قومی با یکی، و دوستی از حد و اندازه گذشته با دیگری، چون این یکی فعلاً طرف تأیید آقای هاشمیان قرار دارند و آقای هاشمیان از روی کتاب ایشان مصروف تهیه یک لغتنامه می باشند و از نظریات شان برای به کرسی نشاندن حرف های خود استفاده می کند و باید او و دانش او را مورد حمایت قرار بدهند تا توانسته باشند ادعا های خود را نیز به کرسی بنشانند و آن یکی بیگانه ای که، باوجود عمری خدمت به زبان، مبارزه علیه استبداد و بی عدالتی، کار فرهنگی و مطبوعاتی و داشتن فکر روشن مورد غضب کوردلان مالامال از تعصب قرار دارد؛ کوردلان متعصبی که آقای هاشمیان به حمایت شان سخت محتاج هستند!

اگر دهخدا و معین با ۲۴ سال تفاوت زمانی با مرحوم نگهت، مربوط به قرن فرنی پنداشته می شوند، خود آقای هاشمیان که ۹۳ سال پیش به دنیا آمده اند به کدام قرن تعلق دارند؟!

۱۰- من با شما یا با مرحوم مغفور آقای نگهت نه کدام پدرکشی دارم و نه کدام دعوائی بر سر زمین و پلوان. نقد من از تعریف ناقص اسم است که آقای نگهت نموده و شما آن را به عنوان یک سند معتبر ارائه کرده اید. شما می فرمائید وجه مشخصه اسم فاعل بودن آن است. من می پرسم کابل اسم است یا نه؟! آیا کابل گاهی و در کدام جمله ای موقوف فاعل را اختیار کرده است؟ من چنین سؤالی را قبلاً نیز با لحن دیگری از شما پرسیده ام؛ یا چنین موضوعی را برای شما بیان داشته ام. پس چرا شما کابل یا هرات و غزنی و قندهار و... را اسم می خوانید؟ آیا این تصمیم شما خلاف آن تعریف، که شما از مرحوم نگهت نقل می کنید، نیست؟ بلی، کابل اسم است، چون مکانی ست که می تواند کاری بر آن واقع شود؛ مثال: تمام شهر کابل در جنگ های کور به اصطلاح مجاهدین خراب شد؛ اما موقوف فاعل را ندارند!

باقی دارد